

رشته‌شناسی ایران‌شناسی، ماهیت، ضرورت و مبانی روش‌شناسی آن

منصور طرفداری^۱

چکیده

ایران‌شناسی از جمله رشته‌های جدید دانشگاهی در حوزه علوم انسانی که طی سالیان اخیر در برخی دانشگاه‌ها راه‌اندازی گردیده است. سرفصل آموزشی این رشته متشکل از دروس متنوعی نظیر تاریخ، جغرافیا، باستان‌شناسی، ادبیات، اسطوره‌شناسی، فرهنگ مردم و اقتصاد است که میان‌رشته‌ای بودن آن را نشان می‌دهد. ارائه تعریفی اولیه از این رشته، ماهیت و اهداف و موضوع و مبانی روش‌شناسی آن از جمله مسائل مهمی هستند که پرداختن به آنها ضروری به نظر می‌رسد. بر این اساس، پژوهش پیش‌رو کوشیده است تا با گردآوری اطلاعات از منابع مرتبط و با استمداد از تجربیات عملی در این رشته به پرسش‌های اساسی تحقیق پیرامون ضرورت و اهداف رشته ایران‌شناسی و اهمیت رویکردهای متعدد روش‌شناسی در آن پاسخ دهد. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که رشته ایران‌شناسی با به کارگیری نگاه چند بعدی و بین‌رشته‌ای، شناخت جامع‌تری در زمینه مسائل مرتبط با فرهنگ و تمدن ایران ارائه می‌دهد. با این همه، دستیابی به این مهم و نیز معرفت‌شناسی صحیح در آن تا حدی وابسته به اتخاذ روش‌شناسی متناسب و کارآمد است. بر این اساس، فهم روش‌شناسی در نقد دیدگاه‌ها و آثار ایران‌شناسان خارجی و نیز دستیابی به شناخت واقع‌گرایانه‌تر در این رشته، اهمیت بنیادین دارد.

کلید واژگان: ایران‌شناسی، میان‌رشته‌ای، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی.

مقدمه

سرفصل آموزشی ایران‌شناسی خصوصیت میان‌رشته‌ای آن را نشان می‌دهد. البته همین خصوصیت، این رشته را با انتقادات و پرسش‌های اساسی در زمینه ماهیت و فلسفه وجودی‌اش مواجه ساخته است؛ از سوی دیگر، طبیعی است که متعاقب پدید آمدن هر رشته‌ای از جمله ایران‌شناسی پرسش‌های بنیادین در زمینه تعریف آن، چرایی و چیستی، اهداف و دست‌آثر مبانی روش‌شناختی آن مطرح شود.

در زمینه ادبیات تحقیق باید گفت زهره زرشناس (۱۳۹۱)، در کتاب *درآمدی بر ایران‌شناسی* ضمن پرداختن به خاورشناسی، مراحل و چگونگی شکل‌گیری آن به تعریف ایران‌شناسی و نقد تعاریف موجود پیرامون آن را بررسی کرده است. طهمورث ساجدی (۱۳۸۷)، در اثر خود با عنوان *مجموعه مقالات ایران‌شناسی و خاورشناسی بررسی تاریخیچه مطالعات ایران‌شناسی و تعریف آن ذیل خاورشناسی و نیز معرفی ایران‌شناسان مطرح جهان را مدنظر قرار داده است*. منصور طرفداری (۱۳۹۵)، نیز در فصل اول کتاب *روش تحقیق در ایران‌شناسی*، اندکی به بحث اهمیت و جایگاه روش‌شناسی در ایران‌شناسی پرداخته است. با این همه، به دلیل نوپا بودن ایران‌شناسی در قالب رشته دانشگاهی مباحثی چون تعریف آن، ضرورت و فلسفه وجودی و نیز مبانی روش‌شناسی آن همچنان جای کار دارد. بر این اساس، پژوهش‌پیش رو کوشیده است با استفاده از مطالعه آثار مرتبط و تجربیات عملی در این رشته با روشن ساختن زوایایی از موضوع، به بهبود پیشینه پژوهش نیز کمک نماید.

۱. مبانی نظری

برخی تعاریف، ایران‌شناسی را ذیل خاورشناسی دانسته و آن را: «مجموعه‌ای از فعالیت‌های منظم علمی مربوط به تمامی شاخه‌های ایران‌شناسی حوزه علوم انسانی درباره ایران، فرهنگ، تمدن و زبان‌های ایران، در دوره‌های مختلف ایران» دانسته است (زرشناس، ۱۳۹۱: ۴۳). در تعریفی دیگر، ایران‌شناسی «عبارت است از مطالعه و تحقیق در تمامی جنبه‌ها و مظاهر فرهنگ تمدن ایرانی و شناساندن این تمدن به ملل دیگر و حفظ جایگاه واقعی آن، این تعریف اگر شرح حال و آثار ایران‌شناسی در اعصار متفاوت نیز در آن منظور شود، بی‌گمان جامع‌تر خواهد بود» (ساجدی، ۱۳۸۷: ۴۳).

در بررسی این تعاریف روشن ساختن دو نکته اهمیت زیادی دارد: یکی آنکه ایران‌شناسی از منظر خاورشناسی «دگرشناسی» محسوب می‌شود که با انگیزه‌های مختلف معرفت‌شناسانه، منافع اقتصادی و استعماری صورت می‌پذیرد و از منظر داخلی، نوعی «خودشناسی» به حساب می‌آید

که با دگرشناسی تفاوت اساسی دارد. دیگر آنکه، این تعاریف بیشتر بیانگر عنوان کلی و گسترده «مطالعات ایرانی» است که بیشتر در اروپا برای معرفی ایران‌شناسی به کار می‌رود که البته در عمل در درون خود به شاخه‌های مختلفی تقسیم می‌شود. واقعیت آن است که روشن ساختن هویت و تعریف هر رشته‌ای تنها با مشخص ساختن موضوع مورد بررسی آن رشته امکان‌پذیر می‌شود. همان‌طور که علوم سیاسی با زمینه بحثش یعنی سیاست شناخته می‌شود، بنابراین، علم ایران‌شناسی نیز با مشخص شدن موضوعش یعنی ایران، بهتر قابل فهم می‌گردد. برای آنکه پدیده یا مفهومی بتواند موضوع رشته‌ای علمی باشد، پرداختن به تعریف و نیز جزئی ساختن آن ضرورتی بنیادی به حساب می‌آید. از منظر سرزمینی، ایران را می‌توان از دو زاویه جدید و سنتی مورد توجه قرار داد. ایران جدید تحت تأثیر ملی‌گرایی اروپای سده نوزدهم و پس از انقلاب مشروطیت و به ویژه، متعاقب شکل‌گیری سلطنت پهلوی، به وجود آمد که حاصل آن، کشوری با مرزهای مشخص، حکومت متمرکز، زبان و پرچم رسمی بود که از مفهوم سنتی کشور تا حدی متمایز گردید. تعریف ایران پیش از دوره معاصر به عنوان یک قلمرو مشخص، کار ساده‌ای نیست، زیرا خاک این سرزمین در طول تاریخ، تغییرات اساسی را تجربه کرده است، به گونه‌ای که برای مثال، رودکی پدر شعر فارسی، اهل سمرقند است که امروز جزو خاک ایران نیست. به سبب تغییرات مداوم مرزهای سرزمینی و با توجه به آنکه یکی از شاخص‌های مهم تاریخی متمایزکننده مردم و قلمروها در طول تاریخ، حاکمیت‌های سیاسی بوده است، پژوهشگران به ناگزیر ایران را حول محور سلسله‌ها و فرمانروایان که بر اساس تمایز وجه دینی و تأثیراتش، به صورت دو دوره عمده پیش و پس از اسلام از یکدیگر مجزا می‌شود، طبقه‌بندی و به موضوع‌های تخصصی قابل بحث تبدیل کرده‌اند.

تقسیم‌بندی موضوعی ایران به عنوان قلمرو سلسله‌ها که در حال حاضر، رایج‌ترین شیوه نیز محسوب می‌شود، دارای نواقصی است که از جمله آنها تفاوت سیر حکومت‌ها با فرهنگ و تمدن در طول زمان است. به بیانی دیگر، برخلاف حکومت‌ها که با فواصل کم و زیاد تغییر می‌کنند، فرهنگ‌ها با یک حرکت انباشتی تدریجی از گذشته آغاز و تا زمان حال ادامه می‌یابند. بنابراین، ضروری است در مطالعه ایران بیشتر به مقوله «ایران فرهنگی و تمدنی» توجه کرد (طرفداری، ۱۳۹۵: ۲۰).

در بحث فرهنگ از منظر مطالعات ایران‌شناسی باید توجه داشت به‌رغم تنوع و حتی تضاد عناصر شکل‌دهنده فرهنگ، وجود اشتراکاتی در ساختار سیاسی، آداب و سنن، زبان و نظایر آن چارچوب کلی را شکل می‌دهد که امکان نوعی تمایز از سایر فرهنگ‌های کلان دیگر را فراهم می‌سازد. در نتیجه، آنچه فرهنگ ایران نامیده می‌شود با فرهنگ هندی و فرهنگ عربی تفاوت



دارد. همچنین، فرهنگ ایرانی در بستر زمان از لایه‌های مختلفی متشکل شده که اهم آنها عبارت‌اند از: لایه ایران باستان، لایه عربی-اسلامی، لایه اسلامی شیعی-فلسفی دیالمه، لایه اسلامی سنی-ترکی، لایه مغولی-اسلامی صوفی، لایه ترکی-ترکمانی، لایه صفوی-شیعی (نجفی، ۱۳۸۶: ۳۰) و سرانجام می‌توان از لایه جدیدتر یعنی ایرانی شیعی-مدرن نام برد.

به هر حال، فراروی ایران‌شناسی گذشته از فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های درون فرهنگ ایرانی، لایه‌های تاریخی تشکیل‌دهنده آن و نیز عناصری که در طول تاریخ در شکل‌گیری این فرهنگ مؤثر بوده‌اند یا جذب آن شده‌اند و جزو فرهنگ ایرانی دانسته می‌شوند قرار دارد که باید به گونه‌ای بین‌رشته‌ای مطالعه گردند. در نهایت، اگر بخشی از تعریف فوق مبنی بر آنکه موضوع ایران‌شناسی «تحقیق در تمامی جنبه‌ها و مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی» است پذیرفته شود، باز پاره‌ای ابهامات در باب موضوع و نحوه پرداختن به آن باقی می‌ماند که پرداختن به چگونگی تعامل رشته ایران‌شناسی با سایر رشته‌های همسو را ضروری می‌سازد.

تنوع و به ظاهر پراکندگی دروس، این رشته را با انتقادات و پرسش‌های اساسی در زمینه ماهیت و ضرورت وجودی‌اش مواجه ساخته است. یکی از پرسش‌ها آن است که با وجود رشته‌های تخصصی چه نیازی به رشته ایران‌شناسی است؟ آیا می‌توان با تلفیق دروسی از چند رشته با یکدیگر رشته‌ای جدید تأسیس کرد؟

به نظر می‌رسد برای پاسخ به این پرسش‌ها نخست باید مروری هرچند گذرا بر فلسفه شکل‌گیری رشته‌ها و بین رشته‌ای‌ها انداخته شود. فلسفه اصلی تخصصی شدن علوم به صورتی مفید و مختصر اینگونه بیان شده است: «با پیشرفت معرفت بشری امکان احاطه کامل یک شخص بر جمیع معارف بشری کمتر شد، مخصوصاً برای یک نفر محال بود همه این معلومات را بیاموزد و هم به پیشرفت علوم و کشف مطالب تازه کمک کند به همین دلیل کم‌کم علم از وحدت بیرون آمد و تبدیل به علوم مختلف گردید» (شاله، ۱۳۵۵: ۷). در نهایت «همچنان که تقسیم‌کار بر اقتصادیات معمول است» در علوم نیز اجرا شد و دانشمندان هر کدام یک رشته را برگزیدند (همان).

بر این اساس، باید گفت از پیامدهای تحولات علمی در سده‌های اخیر، گسترش مرزهای دانش بود که موجبات نگرش تخصصی به علم را فراهم ساخت و در نتیجه، از سده نوزدهم به بعد ساز و کار رشته‌ای دانش در دانشگاه‌ها رواج یافت. از همین زمان، تقریباً بحث میان‌رشته‌ای بنا به ضرورت‌های علمی و پژوهشی، مطرح شد و زمینه بحث و جدل‌های جذاب علمی را بین رشته‌های تخصصی و میان رشته‌ای فراهم آورد، از جمله مهم‌ترین آنها، احساس مالکیت شدید رشته‌های علمی نسبت به موضوع‌های

حیطه مورد بحثشان است. در برخی موارد، واژه رشته که کنایه از شلاق کوچکی بود که به خود می‌زدند تا باعث خود انتقادی شود، دچار تحریف گردید و تبدیل به شلاقی شد بر ضد کسانی که بی احتیاط، وارد حوزه‌ای شوند که برخی متخصصان، خود را مالک آن می‌دانند (علوی‌پور و دیگران، ۱۳۷۸ الف: ۴۳). نتیجه این رویکرد افراطی در علوم انسانی آن شد که اینجا پا نگذارید، قلمرو جامعه‌شناسان است و آنجا گام نگذارید که قلمرو روان‌شناسان است. سمت راست متعلق به جغرافیدان‌ها و سمت چپ متعلق به مورخان است. این نگرش، حوزه علوم انسانی را به جزایر منزوی و بریده از یکدیگر مبدل ساخته و به فهم مشترک درباره موضوعات ضروری این حوزه لطمه زده است.

از سوی دیگر، میان رشته‌ای‌ها که بنا به ضرورت‌هایی چون جلوگیری از قطع رابطه علوم و از دست رفتن وحدت شناخت وجود آمده بودند، در اواسط سده بیستم به شکلی غیرمنطقی خواستار فروریختن مرزهای رشته‌های تخصصی شدند، برای نمونه، از مورخان می‌خواستند، هم جغرافیدان، هم حقوقدان و هم جامعه‌شناس و هم روان‌شناس باشند (همان: ۴۳). امروزه، در بین صاحب‌نظران، کمتر کسی به این دو دیدگاه اعتقاد دارد و بین رشته‌ای اگرچه خود رشته‌ای مستقل شده‌اند، اما وجود آنها به معنای حذف یا نادیده گرفتن رشته‌های تخصصی نیست.

از منظر دیگر تعلق داشتن مسئله به یک دانش معین را هرگز نباید به معنای حصر توجه به روش همان علم و بهره‌نجام از ره آورد دیگر علوم دانست. به همین دلیل تعلق مطالعه و پژوهش به یک گستره، با رویکرد میان‌رشته‌ای منافات ندارد، زیرا این امر که حل کردن برخی از مسائل، مستلزم توسل جستن به علم‌های مختلف است تعلق به گستره معین را نفی نمی‌کند (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۷: ۲۵)، برای نمونه، در حوزه روش‌شناسی تاریخ تعدادی از علوم نظیر کتیبه‌شناسی، سکه‌شناسی، نسب‌شناسی به عنوان مطالعات جانبی مطرح هستند. این علوم، مجموعه‌ای از رشته‌ها و شاخه‌هایی هستند که تاریخ را تغذیه می‌کنند و اطلاعاتی را در اختیار آن قرار می‌دهند که بتواند استدلال‌های خود را محکم نماید و از آنها به عنوان مستندات خود استفاده کند (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۶۷).

یک گروه میان‌رشته‌ای مرکب است از افرادی تربیت شده در رشته‌های مختلف دانش با مفاهیم، روش‌ها، اطلاعات و اصطلاحات متفاوت که در چارچوب کوششی مشترک برای حل مسئله‌ای عام با تعامل متداول میان شرکت‌کنندگان از رشته‌های مختلف، سازمان داده شده است (علوی‌پور و دیگران، ۱۳۸۷ الف: ۵۱۸). همچنین، توصیف‌کننده کنش متقابل دو یا چند رشته مختلف است که این کنش متقابل می‌تواند از تبادل ساده ایده‌ها تا همگرایی بین مفاهیم سازمان دهنده، روش‌شناسی، روش‌های اجرا، معرفت‌شناسی، اصطلاح‌شناسی، اطلاعات و سازمان تدریس و تحقیق را در

حوزه‌ای کاملاً وسیع در برگیرد. شکل‌گیری بین رشته‌هایی نظیر انسان‌شناسی، مطالعات زنان و ایران‌شناسی، ریشه در ضرورت و نیازهای علمی دارد، از جمله این نیازها پرداختن به موضوع‌هایی است که به قدری پیچیده یا چند بعدی هستند که یک رشته به تنهایی، نمی‌تواند چشم‌اندازی روشن بر آنها بیندازد (همان: ۵۹). نکته مهم‌تر آنکه رشته‌های ترکیبی با نزدیک کردن موضوع‌های مجزا و تفکیک‌شده در قالب مرزهای سنتی دانش، معرفت بشری را بهبود می‌بخشد و آن را تقویت می‌کنند (همان، ۱۳۷۸ ب: ۴۱۶).

حاصل آنکه «تحقیق در تمامی جنبه‌ها و مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی» تنها موضوع ایران‌شناسی نیست بلکه تخصص‌های مختلفی از زاویه خاص خود به آن می‌پردازند. البته، کسی که صاحب تخصص در تاریخ یا ادبیات یا باستان‌شناسی و نظایر آن باشد در صورتی که به جزئی‌نگری رشته خود محصور شود و بینش و روش کلان‌نگر و جامع‌نگر که از خصوصیات رویکرد ایران‌شناسی است را نداشته باشد، لزوماً ایران‌شناس به حساب نمی‌آید، بلکه متخصص تاریخ ایران، ادبیات ایران، متخصص باستان‌شناسی ایران شناخته می‌شود. در مقابل ایران‌شناس نیز لزوماً مورخ، ادیب یا باستان‌شناس نیست، بلکه کسی است که قابلیت به کارگیری دیدگاه‌های تخصصی برای بررسی چندوجهی موضوعی خاص و پر کردن خلأهای احتمالی آن را دارد. بنابراین، دیدگاه‌های رشته‌های تخصصی صرفاً ابزارهای یک ایران‌شناس برای تحلیل و شناخت مسائل ایران هستند. از منظر میان‌رشته‌ای، ایران‌شناسی سعی می‌کند شیوه تحلیل و زاویه دید هر یک از این علوم را یاد بگیرد و با تلفیق آنها به تصویری چند بعدی از موضوع مورد مطالعه خود دست یابد؛ تصویری که کمتر دچار تجربه‌های سایر علوم شده باشد.

مطابق با تجربه عملی، در رشته ایران‌شناسی دانشجو با گذراندن چند واحد جغرافیای طبیعی قرار نیست متخصص در جغرافیا شود؛ بلکه متوجه می‌شود که جغرافیا به دلیل تأثیراتش بر سیاست، اقتصاد، فرهنگ و غیره تا چه حد در شناخت موضوعات مختلف ایران‌شناسی اهمیت دارد؛ مثلاً با دانستن آنکه ایران از دیرباز سرزمین کم‌آبی بوده و صرف‌نظر از مناطق شمالی و تا حدی غربی، میزان باران در دشت‌های خیلی خشک آن بین ۲۵ تا ۱۰۰ میلی‌متر و بخش‌های وسیع دیگر آن ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلی‌متر بوده (قبادیان، ۱۳۶۹: ۱۲) گذشته از آشنایی با تدابیر ایرانیان برای دستیابی به آب و حفظ آن، پیامدهای کم‌آبی در پدیده‌هایی چون خشک‌سالی، قحطی، بیماری‌ها و غیره و تأثیرات آن را بر مسائل مختلف جامعه ایرانی نیز می‌بیند. همین آشنایی مختصر با جغرافیا زوایای عجیب و غریبی را در مطالعه فرهنگ و تمدن ایرانی باز می‌کند، برای مثال، فارغ از ابعاد فنی زلزله

گاه تنها با برشمردن تعداد زلزله‌هایی که در یک منطقه رخ داده به سادگی نقش آنها را در افول حیات تمدنی و فرهنگی یا ایستایی آن ناحیه خاطر نشان می‌سازد.

در شرایطی که ممکن است دانشجو یا پژوهشگر یک رشته تحت تأثیر تحلیل‌های تک بعدی چپ مارکسیستی در قالب مباحثی چون بردگی و ساخت طبقاتی با تصویری نسبتاً تیره از ایران به عنوان جامعه مفلوک و ایستا مواجه شود. دانشجو یا پژوهشگر ایران‌شناس تنها با گذراندن چند واحد فرهنگ مردم و آشنایی با کثرت جشن‌ها و شادی‌ها، ترانه‌ها، موسیقی‌های محلی، افسانه‌ها، قصه‌ها، فکاهی‌ها، ضرب‌المثل‌ها، بازی‌ها، غذاها و غیره (روح‌الامینی، ۱۳۷۶: ۶۷) به دیدگاه متعادل‌تری دست می‌یابد. همین آشنایی با فرهنگ مردم و فهم اشتراکات گسترده قومیت‌های مختلف در ایران افق‌های کارآمد جدیدی را در زمینه هویت و وحدت ملی پدید می‌آورد.

در نهایت، آشنایی ایران‌شناس با ادبیات به نگرش‌های جدیدی منتج می‌شود، به عنوان مثال، دیوان حافظ به عنوان یکی از مظاهر فرهنگ ایرانی، می‌تواند به عنوان موضوع ادبیات فارسی موضوع ایران‌شناسی نیز باشد، تفاوت در طرح مسئله است. پرسش رشته ادبیات این است که چه ویژگی‌هایی در زبان و اندیشه حافظ وجود دارد که سخن او را وارد حوزه ادبیات می‌کند یا به تعبیر دیگر، معیارهای زیبایی‌شناسی در شعر حافظ چیست؟ اما پرسش پژوهنده ایران‌شناسی این است که فرهنگ ایرانی در قرن هشتم چگونه حافظ را خلق می‌کند و دیوان حافظ را به جهان معرفی می‌کند. در اینجا، شعر حافظ در تعامل با اسطوره، تاریخ، سیاست، اجتماع، اخلاق، اعتقادات، آیین‌ها، معیشت، کسب و کار، طبیعت و نظایر آن قرار می‌گیرد و در زمینه فرهنگ ایرانی هویت می‌یابد و شناخته می‌شود. از نظر ایران‌شناسی امکان آنکه حافظ از زمینه فرهنگ ایرانی بیرون آورده شود و مستقلاً مطالعه گردد، وجود ندارد بلکه شناخت واقعی حافظ یا درک واقعیت وجودی او فقط در مطالعه چندوجهی، میسر می‌شود. البته باید اشاره شود که این سبک از مطالعات ایران‌شناسی در معنی خاص کلمه با شکل‌گیری رشته ایران‌شناسی در ایران آغاز نشده است و پیش از آن نمونه‌های بسیار ارزشمندی از آثار ادیبان و مورخان وجود دارد، به عنوان مثال، در همین موضوع حافظ، کتاب *از کوچه زندان عبدالحسین زرین کوب*، بی‌شک یک پژوهش ایران‌شناختی است و در حوزه ادبیات محض نمی‌گنجد. همچنین می‌توان به نمونه‌هایی دیگر چون، *نظریه ایران جامعه کوتاه* از کاتوزیان، اشاره کرد که به سبب ماهیت بین رشته‌ای و استفاده از دانش‌هایی چون تاریخ، سیاست، جغرافیا، جامعه‌شناسی و غیره و نیز کلان‌نگری و جامع‌نگری، یک پژوهش ایران‌شناسی به حساب می‌آید. در نهایت، می‌توان گفت نگاه چندوجهی به موضوعات مختلف باعث شده تا نتایج حاصل

از مطالعات و تحقیقات ایران‌شناسی- به سان دیگر مطالعات بین‌رشته‌ای- جامع‌تر و دقیق‌تر باشند (طرفداری، ۱۳۹۵: ۲۵).

از منظر آسیب‌شناسی، واقعیت آن است که ایران‌شناسی از دل رشته تاریخ و برای رفع نقایص و ناکاستی‌های آن شکل گرفت، اما با شکل‌گیری بنیاد ایران‌شناسی و کوشش دیگر مراکز علمی چون دانشگاه میبد، سرانجام به عنوان رشته‌ای مستقل در جایگاه واقعی و علمی خود قرار گرفت. با این همه، در چند سال اخیر توسعه بی‌رویه آن به عنوان گرایش فرعی عمدتاً ذیل گروه‌های تاریخ دانشگاه‌های مختلف مشاهده می‌شود. به این ترتیب، ماهیت میان‌رشته‌ای ایران‌شناسی که باید دیدگاه‌های تخصص‌هایی چون تاریخ، باستان‌شناسی و نظایر آن را به عنوان ابزاری برای دستیابی به نگرشی کل‌نگر و جامع در باب مسائل ایران به خدمت گیرد نادیده انگاشته شده، اهمیت و کارکرد این رشته بنیادین را تا حدی در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. نکته شگفت‌انگیز دیگر آنکه به رغم توانایی‌های نسبتاً بارز علمی دانشجویان این رشته مراکزی چون میراث فرهنگی، آموزش و پرورش، نهادهای فرهنگی، اجرایی و اداری در جذب و به کارگیری دانش‌آموختگان این رشته از خود تنگ‌نظری به خرج می‌دهند. سرانجام، به رغم اهمیت شناخت ایران یا خودشناسی به عنوان پیش‌نیاز توسعه و نیز شکوفایی فرهنگی و حراست از میراث باشکوه فرهنگ ایرانی در مقابل تهاجم فرهنگی بیگانه هنوز هیچ واحد درسی دست‌کم در سطح عمومی با عنوان «ایران‌شناسی» در مراکز آموزشی اعم از آموزش و پرورش و مراکز آموزش عالی تعریف نشده است.

۲. روش‌شناسی: تعریف و سیر کلی آن

امروزه روش‌شناسی در حال تبدیل شدن به یکی از مباحث مهم، اساسی و اجتناب‌ناپذیر در مطالعات مربوط به معارف و رشته‌های مختلف است. به همین دلیل، توجه و تأکید روز افزون پژوهشگران و به خصوص صاحب‌نظران فلسفه علم در مورد چگونگی روش‌های پژوهش مطالعه علوم گوناگون مشاهده می‌شود. از نظر نگارنده در تعریف روش‌شناسی می‌توان گفت: مجموعه‌ایی از قواعد و رویکردهای معرفت‌شناسانه است که محقق متناسب با موضوع پژوهش خود آنها را مورد استفاده قرار می‌دهد، اتخاذ روش‌شناسی صحیح ضمن کاهش برداشت‌های نادرست، احتمال دستیابی به واقعیت را بیشتر می‌سازد.

روش‌شناسی ریشه در تحولات معرفت‌شناسانه دارد که در وهله اول در قالب مجادله طرفداران مکتب اصالت عقل با دیدگاه حسّیون یا تجربه‌گرایان، صورت گرفت. از منظر کلی، دیدگاه عقل‌گرایان

بر این اساس متکی‌ست که عقل می‌تواند بشر را به سوی معرفت صحیح رهبری کند. از خصوصیات بارز این مکتب آن است که انسان افزون بر قوای حسی که مانند حیوانات دیگر دارد، قوه‌ای مخصوص به خویش دارد به نام عقل که کار شناسایی را بر عهده دارد (فولکیه، ۱۳۷۰: ۱۸۹). در مقابل، دیدگاه حسیون یا تجربه‌گرایان قرار می‌گیرد که بنا به رویکرد کلی آنها، انسان از طریق حواس می‌تواند به معرفت نائل آید. تجربه‌گرایی در معنای کلی و گسترده، به نظریه‌ای گفته می‌شود که کل معرفت به جهان خارج را برگرفته از تجربه می‌داند. از نتایج اصالت تجربه، ظهور عقلانیت ابزاری یا به نوعی همان حسی‌گری بود که به شدت متکی به مشاهده‌آموزمون و تجربه است. البته، مهم‌ترین ایرادات وارده بر آن را می‌توان ناتوانی در داوری پیرامون ارزش‌ها و همچنین ناتوانی عقل ابزاری از داوری درباره گزاره‌های متافیزیکی و ضعف آن در اظهار نظر پیرامون مسائل اجتماعی و فرهنگی دانست.

در مقابل عقل‌گرایان و حس‌گرایان که هر کدام با رویکردی افراطی، یکی از ابزارهای معرفتی یعنی عقل و تجربه را به عنوان تنها راه و وسیله شناخت قلمداد کرده‌اند، نگرشی پدید آمد که معتقد بود با جمع بین حس و عقل می‌توان به معرفت نائل آمد (علوی لنگرودی، ۱۳۹۰: ۵۱). در نقد عقلانیت ابزاری، کسانی چون کارل پوپر^۱، عقلانیت انتقادی را مطرح کردند که ادعاهای عقلانیت سنتی در ترجیح دادن عقل بر تجربه، امکان‌پذیر بودن کسب معرفت بنیادی و همچنین یقینی و تردیدناپذیری معرفت به دست آمده با عقل را رد می‌کند. عقلانیت انتقادی، بیش از هر چیز، بیانگر تلاش انسان برای تصحیح خطاهایش با توسل به هر دو ابزار یعنی عقل و تجربه است.

در پیوند با این رویکردهای معرفت‌شناسانه بسته به اینکه چه منظری در شناسایی علم برگزیده شود، دیدگاه‌های مختلف روش‌شناسی متعددی پدید آمدند که آنها را می‌توان در قالب مکاتب روش‌شناسی منطقی دستوری^۲ و مکاتب روش‌شناسی جامعه‌شناختی توصیفی^۳ تقسیم کرد.

از جمله نحله‌های دسته اول پوزیتیویسم است که با اسامی مختلفی چون مکتب حلقه وین، پوزیتیویسم جدید، نیز نامیده می‌شود. از منظر این دیدگاه، معرفت علمی، معرفتی اثبات شده بود که بر یافته‌های تجربی و نیز شیوه‌های دقیقی چون مشاهده و آزمایش استوار می‌گشت. از جمله دیدگاه‌های محوری آن، تأکید بر یگانگی روش‌شناسی علوم طبیعی و علوم اجتماعی بود که در واقع تلاشی برای تحمیل روش‌شناسی علوم طبیعی بر تمام علوم به حساب می‌آمد.

1. karl popper

2. LogicalGrammatical methodology

3. SociologicalDescriptive methodology



بر این اساس، در علوم انسانی هرچه که از طریق روش شناختی تجربی حاصل می‌شد معتبر و مابقی ارزش معرفتی و علمی چندانی نداشت. غلبه روش علمی پوزیتیویستی، بسیاری از محققان حوزه انسانی را بر آن داشت که با انگیزه‌های معرفت‌شناسانه یا برای علمی جلوه‌گر کردن آراء خود از شیوه‌های تبیینی پوزیتیویستی بهره ببرند. این اقدام اگرچه به دستیابی به معرفت متقن‌تر در علوم انسانی کمک کرد و به نظریات و تحقیقات علوم انسانی نظم بخشید، اما در مواردی منجر به کج‌فهمی گردید و بخش‌های وسیعی از حوزه‌های علوم انسانی را به دلیل عدم آزمون‌پذیری و اثبات نادیده انگاشت.

از دیگر مکاتب روش‌شناسی نوع اول راسیونالیسم انتقادی^۱ بود که در نقد پوزیتیویسم منطقی شکل گرفت. مهم‌ترین شخصیت این مکتب، پوپر بود که با نگارش کتاب «منطق اکتشاف علمی»^۲ برخی از اصول اساسی حلقه وین را رد کرد. تأکید بر ابطال‌پذیری به عنوان ملاک تمایز نظریات تجربی، تقدم فرضیه و تئوری بر مشاهده و صبغه تئوریک دانستن مشاهدات، تأکید بر روش علمی با سه مرحله اساسی: مسئله، فرضیه‌سازی و آزمون از محورهای اصلی این دیدگاه به شمار می‌آمد (نبوی، ۱۳۸۴: ۴۷).

در مقابل، ویلهلم دیلتای پایه‌گذار رویکرد جامعه‌شناختی-توصیفی^۳ به تاریخ‌نگاری معرفت اعتقاد داشت، یعنی شناخت هر چیزی را وابسته به تاریخ و زمان پیدایش آن می‌دانست به گونه‌ای که با تغییر تاریخ، شناخت نیز تغییر می‌کند (خسروپناه، ۱۳۹۲: ۹۲). دیلتای، گذشته از آنکه کوشش کرد بین علوم روحی و علوم طبیعی مرزبندی ایجاد کند، با طرح روش‌شناسی تأویلی یا شناخت از طریق تأویل به مقابله با به کارگیری تجربه‌گرایی در شناخت علوم انسانی رفت. اساس این تفکیک، بحث تمایز تجربه بیرونی و تجربه درونی بود که بر اساس آن موضوع علوم طبیعی به مثابه پدیدار و داده نمایان می‌شود و علوم روحی یا انسانی درونی هستند و به مثابه واقعیت و رابطه پویا و زنده ظهور می‌کنند، در نتیجه باید با تحویل و تفسیر فهم شوند (میرزایی، ۱۳۹۳: ۶۳).

این دیدگاه، مبتنی بر شناخت از طریق تأویل بود و برخلاف تجربه‌گرایان و اثبات‌گرایان معتقد بود باید به ابعاد کیفی و ذهنی پدیده‌های انسانی نیز توجه داشت. دلتای در علوم انسانی و ماکس وبر در جامعه‌شناسی اعتقاد داشتند که علوم انسانی برخلاف علوم طبیعی که به دنبال کشف حقیقت است بیشتر به دنبال تفسیر و فهم پدیده‌های انسانی هستند. برخی از مهم‌ترین آراء و آموزه‌های روش‌شناسی این مکتب عبارتند از:

1. Critical rationalism
2. The Logic of Scientific Discovery
3. Sociological descriptive approach

- تبیین بیرونی در علوم طبیعی در مقابل تفسیر درونی در علوم اجتماعی؛
 - علت‌گرایی و علت‌کاوی در علوم طبیعی در مقابل دلیل‌گرایی و معناکاوی در علوم اجتماعی؛
 - قانونمندی علوم طبیعی در مقابل قاعده‌مندی علوم اجتماعی؛
 - حقیقی بودن قوانین طبیعی در مقابل اعتباری بودن قواعد اجتماعی؛
 - تأکید بر فهم درونی هرمنوتیکی و تأویلی در مرحله‌ی گردآوری و دستیابی؛
 - تأکید بر فهم جمعی قواعد در مرحله‌ی داوری و ارزیابی (نبوی، ۱۳۸۴: ۴۷).

از دیگر رویکردهای روش‌شناسی مکتب انتقادی فرانکفورت^۱ است که در بر دارنده‌ی دیدگاه کسانی چون هربرت مارکوزه^۲ و هابرماس^۳ بود. در این دیدگاه، روش دیالکتیکی هگل و مارکس در تبیین علوم اجتماعی مبنا قرار گرفت و ضمن تأکید بر نقد دیالکتیکی نظریه‌ها در علوم اجتماعی در مقابل نقد منطقی نظریه‌ها در علوم طبیعی، قائل به در هم تنیدگی دانش و ارزش در علوم اجتماعی و در نتیجه ایدئولوژیک بودن علوم اجتماعی گردید (همان).

در پیوند با تأویل‌گرایی و نقد تجربه‌گرایی روش‌شناسی پست‌مدرن^۴، با نظریه‌ی گفتمان^۵ کسانی چون میشل فوکو^۶ همراه بود. این رویکرد دسترسی به واقعیت را از طریق زبان می‌داند که در به وجود آمدن آن نقش دارد. گفتمان متضمن چیزی بیشتر از زبان است به این معنا که در ورای زبان، هماهنگی با شیوه‌ی عمل، احساسات، ارزش‌گذاری‌ها، اشیاء نمادهای غیرزبانی، زمان و مکان است (فاضلی، ۱۳۸۳: ۸۲)؛ بنابراین، معانی و بازنمایی‌ها، اموری واقعی‌اند. پدیده‌های فیزیکی نیز وجود دارند، اما صرفاً از طریق گفتمان معنا پیدا می‌کنند. طرفداران نظریه‌ی گفتمانی اعتقاد داشتند در زمینه‌ی علوم‌انسانی تفسیرهای متفاوتی وجود دارد و معیار واحدی در کار نیست.

در نهایت، باید به هرمنوتیک فلسفی^۷ کسانی چون هایدگر^۸ و گادامر^۹ اشاره کرد. هرمنوتیک هستی‌شناختی هایدگر و گادامر پدیده‌ی معرفت و شناخت را با پدیده‌ی فهم یکسان نمی‌داند. فهم یک

1. frankfurt critical school
2. Herbert Marcuse
3. Habermas
4. postmodernism methodology
5. Discourse Analysis Theory
6. Michelle Foucault
7. Philosophical hermeneutics
8. Heidegger
9. Gadamer

پدیده یا یک متن متضمن چیزی بیشتر از شناخت اجزای تشکیل دهنده آن است. فهم در حقیقت همان تفسیری است که برای انسان، درباره چیزی به دست می آید. فهم در فرایند ساده و روشن مواجه با موضوعی معین و جمع آوری اطلاعات لازم خلاصه نمی شود. این تفاوت را می توان با عبارتی دیگر نیز بیان کرد و آنکه واژه فهم را در هر دو مورد به کار برد، با این تفاوت که مورد نخست فهم شناختاری و مورد دوم فهم تفسیری نامیده شود. فهم تفسیری را نباید با معیارهای عینی گرایی که در مورد ارزیابی فهم شناختاری به کار می روند، محک زد. حقیقت وجود خارجی ندارد، بلکه عبارت است از هماهنگی جزئیات با کل. در نهایت تفسیر واحد از متن وجود ندارد و هر فهمی یک تفسیر از متن است و مفسر باید با انتظارات از پیش تعیین شده سراغ متن برود چراکه متن با پیش فرض مؤلف معنا می یابد (خسروپناه، ۱۳۹۲: ۹۳).

۳. روش شناسی و ضرورت آن در ایران شناسی

بی تردید آموزش، پژوهش و ارائه نظریه و گفتمان علمی در ایران شناسی وابسته به مواردی چون فهم و به کارگیری روش شناسی متناسب با بحث است. گذشته از آن بخش وسیعی از نظریات و دیدگاه های موجود متعلق است به ایران شناسان خارجی و برای فهم و نقد آنها، آشنایی با بینش و مبانی روش شناسی آنها ضرورتی بنیادین دارد. برای مثال، اگر چشم بسته از آثار پژوهشگرانی چون دیاکونف^۱ نویسنده کتاب تاریخ و فرهنگ ماد، دانداماویف^۲ در تاریخ هخامنشی استفاده شود و از بینش حاکم بر آنها یعنی کمونیسم و روش پوزیتیویستی مبتنی بر تحلیل های ماتریالیستی در آنها آگاهی حاصل نشود، در شناخت تاریخ و فرهنگ ایران یک سویه نگری پیش خواهد آمد. همچنین، اگر آثار برخی پژوهشگران آلمانی و رویکرد هرمنوتیکی متکی بر یافتن منشأ آریایی نژاد ژرمن به درستی درک نشود، ممکن است نوعی آریاگرایی متکی بر نژادپرستی پیش آید. هرچند شایسته نیست زحمات و ابعاد مثبت و علمی ایران شناسان خارجی نادیده گرفته شود، اما استفاده غیرانتقادی از آثار و دیدگاه های آنان و نقل آنها در تحقیقات و امر آموزش بدون آشنایی با روش ها و نگرش های آنان گاه اثرات زیانباری دارد.

در سطحی کلی ضرورت های متعددی پرداختن به روش شناسی را اجتناب ناپذیر می سازد: یکی به دلیل اهمیت محوری که روش شناسی و نوع به کارگیری آن پیدا کرده، به گونه ای که بسیاری بر

1. Diaconf.

2. Dandamaev

این باورند که تفاوت علم و غیرعلم را باید در روش‌های خاصی جست که دانشمندان برای تحقیق در باب موضوعات مختلف به کار می‌برند (اکاشا، ۱۳۸۷: ۲). دیگر آنکه، روش‌شناسی در صورتی که آگاهانه مورد استفاده قرار گیرد و از اصول مناسب برخوردار باشد، با بیان ضعف‌های مطالعات، نقد و تصحیح روش‌های پژوهش می‌تواند کاربردهای مهمی داشته باشد، از جمله، با افزایش دقت علمی، باعث سودمندی بیشتر علم برای انسان و جوامع انسانی گردد. در نهایت، علم و روش‌های آن با نوعی تشمت و تنوع نظریات مواجه است به گونه‌ای که متناسب با رشته‌ها و موضوعات آنها روش‌های علوم نیز متفاوت هستند، برای مثال، آزمایش در برخی علوم کاربرد محوری دارد، اما در علمی چون فلسفه یا تاریخ کاربرد چندانی ندارد.

در چشم‌اندازی دقیق‌تر، مروری بر دیدگاه‌های مربوط به روش‌شناسی بیانگر گستردگی و پیچیدگی آنها و رویکردها و تعاریف متفاوتی است که فهم آنها ضروری می‌نماید، برای مثال، اگر روش قیاسی مورد نظر باشد اقتصاد علم به حساب می‌آید و جامعه‌شناسی را به سادگی نمی‌توان علم دانست. حال اگر روش استقرایی مبنا قرار داده شود، جامعه‌شناسی علمی‌تر محسوب می‌شود. حتی در مورد فیزیکی که سرآمد علوم طبیعی است، هنوز در باب منشأ قیاسی یا استقرایی آن اختلاف وجود دارد. رفتارگرایان مطالعه رفتارهای واقعی را ملاک علمی بودن و نهادگرایان نهادهای جامعه را اصل می‌دانند. اثبات‌گرایان علمی بودن را گاهی جدایی امور اثباتی و دستوری می‌دانند، گروهی آزمون تجربی را ملاک علمیت قرار می‌دهند و برخی ابطال‌گرایی را مبنا قرار می‌دهند و عده‌ای به قدری تند رفته‌اند که پژوهش مبتنی بر یک رشته روابط کمی را علم می‌دانند و در نهایت معرفت‌شناسی آنارشیستی هیچ روش علمی را نمی‌پذیرد (دادگر، ۱۳۹۳: ۱۶).

همچنین آشنایی با روش‌شناسی درس‌های مهمی را به محقق می‌دهد، مانند آنکه پایبندی به یک روش و اصالت دادن به آن، چندان مقبول نیست. یک‌جانبه‌گرایی در روش‌شناسی چه از طرفداران تجربه‌گرایی باشد و چه از سوی حامیان روش‌های معرفت‌شناسی تفسیری، شهودی و عرفانی، نمی‌تواند واقعیت‌های گوناگون را تبیین کند. سرسختی و تحجر انسان در یک روش خاص باعث محروم شدن او از به کارگیری روش‌های تازه می‌گردد و او را از افق‌های جدید محروم می‌سازد. تا آنجا که به انسان و علوم انسانی مربوط می‌شود، برای استفاده از روش‌های مناسب و مقابله به کارگیری یک روش عادی و یکنواخت نخست باید به خصوصیات انسان که شی نیست و این مهم که هر انسانی دارای من است که با من دیگر تفاوت دارد و نیز خصیصه آزادی است و حق انتخاب او توجه کرد (نوالی، ۱۳۸۰: ۴۱).

همچنین، به نظر می‌رسد مطالعه مکاتب روش‌شناسی و بهره‌گیری آگاهانه از آنها در رشته ایران‌شناسی در دستیابی به معرفت ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به حساب می‌آید. درست است که علوم طبیعی بر روش‌های متکی بر حس، تجربه و ادراک، تأکید دارند و عینیت و سنجش‌پذیری را شرط دانش می‌دانند و نگاه تک بعدی آنها برای فهم حوزه علم انسانی کافی نیست، اما این دلیل نمی‌شود که آنها کنار گذاشته شوند. برای مثال، از مکتب رفتارگرایی که ضمن تأکید بر وقایع عینی، درصد شناخت پدیده‌های انسانی همانند پدیده‌های جهان طبیعت برآمد، می‌توان نکات مهمی را به دست آورد. واتسن^۱ از بنیان این رویکرد در کتاب معروفش رفتارگرایی معتقد است که برای شناخت انسان باید اعمال او را مشاهده کرد، در واقع گفتار و اندیشه انسان‌ها همان قدر عینی هستند که رفتاری نظیر بازی کردن بیس‌بال (ساروخانی، ۱۳۸۰: ۲۸). مطابق با دیدگاه رفتارگرایی اگر مثلاً قصد شده است باورهای مذهبی گروه یا اقلیتی بررسی شود، حتماً باید رفتارها و اعمال دینی آشکار آنها، که بخشی از آن در معابد و مراکز دینی‌شان انجام می‌گردد مشاهده شوند. درست است که اگر بر اساس رویکرد رفتارگرایی در باب مسئله دین‌داری فقط به همین مشاهده حضور افراد در مراسمی منحصر شود و سایر انگیزه‌ها و ملاحظات احتمالی آنها از نظر دور داشته شود، ممکن است شناخت واقعی حاصل نشود، اما این چیزی از اهمیت مشاهده در برخی پژوهش‌های ایران‌شناسی نمی‌کاهد. در واقع، یکی از مشکلات ایران‌شناسی و در سطحی وسیع‌تر در علوم انسانی نشستن در کتابخانه، اندیشیدن، تفسیر و تأویل محض است که این مهم از اسباب مهم جدا شدن نظریات ایران‌شناسی با واقعیت‌های فرهنگی و اجتماعی و ناتوانی آنها در حل مشکلات است. برای نمونه، بین دو دانشجویی که به بررسی آداب و رسوم ایل بختیاری می‌پردازند، شناخت محقق‌ی که چند روزی در میان آنها سرکرده به لحاظ شناخت موضوع جایگاه غیرقابل مقایسه‌ای دارد. طبیعی است که با تکیه صرف بر روش‌شناسی‌هایی چون اثبات‌گرایی نمی‌توان سراغ گزاره‌های متافیزیکی، الهیاتی و نظایر آن رفت چرا که آنها مواردی از این دست را اغلب بی‌معنا و غیر معرفت‌آموز تلقی می‌کنند (خرم‌شاهی، ۱۳۷۸: ۳۵). بنابراین، چنین روش‌شناسی‌هایی برای بررسی مفاهیم و گزاره‌هایی اعتقادی مثل خدا، فرشتگان بنا به دلایلی چون نازمانمندی، نامکان‌مندی و نامکان‌مندی تجربه حسی، چندان مناسب نیستند و ممکن است پژوهشگر را از مسیر منحرف کنند (شاقرین، ۱۳۹۶: ۱۳۸).

با این همه، بخشی از موضوعات مورد مطالعه‌ی ایران‌شناس چون تاریخ، فرهنگ و تمدن به تعامل انسان با طبیعت برمی‌گردد؛ بنابراین، پژوهشگر باید از رهاورد علوم تجربی و طبیعی استفاده کند. برای مثال، پژوهشگری قصد دارد تأثیر قنات را بر یکی از ابعاد اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی جامعه بررسی کند، باید بتواند از دستاوردهای علوم طبیعی در مورد ضرورت و خصوصیات عینی قنات استفاده کند. هرچند، قنات بحث‌های دیگر نظیر باورها و آداب و رسوم و تأثیرات سیاسی و اجتماعی نیز دارد که با روش‌های علوم طبیعی نمی‌توان به شناخت آنها پی برد. در نهایت، استفاده‌ی حساب شده از اثبات‌گرایی و مکاتب مشابه آن می‌تواند نتایج مفیدی نیز داشته باشد که برخی از آنها عبارتند از:

- با رویکردهای صرف متافیزیکی و توجیحات مبتنی بر آن نیز به سراغ پژوهش رفتن مانع از شناخت می‌گردد. بنابراین، گاه لازم است پژوهنده‌ی ایران‌شناسی مسائل را از منظر طبیعی نیز مطالعه کند تا برای مسائل و دغدغه‌ها، پاسخ‌های دقیق‌تر بیابد.

- ارائه‌ی سند و ارجاع در تحقیق و نیز توجه به تبیین علوم انسانی جزو دستاوردهای اثبات‌گرایی است که به رویکرد علمی و مستندسازی تحقیقات علوم انسانی کمک زیادی کرده است.

- هرچند مکاتب پوزیتویستی در تعریف گستره‌ی خرافات رویکردی شدیداً افراطی دارند، در نقطه‌ی مقابل، خوش‌بین بودن و هر پدیده‌ای را واقعیت قلمداد کردن نیز مانع شناخت صحیح می‌شود (طرفداری، ۱۳۹۵: ۳۵).

از دیگر نحله‌های روش‌شناسی که در فهم موضوعات ایران‌شناسی اهمیت زیادی دارد، مکتب تفهیمی-تبیینی است. این رویکرد را که در نقد اثبات‌گرایی، کسانی چون دیلتای و ماکس وبر مطرح کردند، معتقد بودند علوم طبیعی به دلیل تفاوت انسان با طبیعت به تنهایی قادر به شناخت رفتار انسانی نیست، پس باید از روش‌های دیگری چون تفهم نیز بهره گرفت. تفهم عبارت است از فهم یک کردار یا یک رابطه‌ی اجتماعی یا روشی که با آن پیچیدگی‌های درونی اجتماعی درک می‌شوند. تفهم بر دو نوع است: تفهم بی‌واسطه که در آن، می‌توان به صورت مستقیم، پدیده‌های اجتماعی را مشاهده کرد و فهمید و تفهم غیرمستقیم که با مطالعه‌ی مفاهیم و شواهد (از جمله متون)، شناخت حاصل می‌شود.

ماکس وبر از بنیان این دیدگاه، رفتارهای اجتماعی را در چهار دسته: رفتار عقلانی معطوف به هدف، رفتار عقلانی معطوف به ارزش، رفتار عاطفی و رفتار سنتی طبقه‌بندی کرده است. در رفتار عقلانی معطوف به هدف فاعل کنش، هدفی روشن را در نظر دارد و تمام وسایل لازم را برای رسیدن به آن به کار می‌برد. گذشته از آنکه تفهم رفتارهای عقلانی معطوف به هدف از اولویت و اهمیت بیشتری برخوردار است، شناخت پدیده‌های مبتنی بر آن نیز ساده‌تر و اعتبار بیشتری دارند.

رفتار عقلانی معطوف به ارزش، رفتاری است که از اعتقاد فرد الهام می‌گیرد و آن فرد خود را در خدمت یک ارزش یا یک آرمان از سنخ دینی، سیاسی و نظایر آن قرار می‌دهد. رفتار عاطفی، شامل عناصر قابل فهم از سنخ غریزی حسی است که باید از راه روان‌شناسی یا روان‌کاوی تبیین گردد. در نهایت رفتار سنتی که مبتنی بر اطاعت از آداب، سنن اجتماعی و بر اثر ممارست‌های طولانی در او ریشه دوانیده است و به همین علت در رده عناصری قرار می‌گیرد که فهم دقیق آنها چندان میسر نیست.

هرچند این مکتب به دلیل پررنگ بودن ابعاد پوزیتیویستی و غیرقابل فهم دانستن پاره‌ای از موضوعات در روش‌شناسی پست‌مدرن نقد شده، اما نکات ارزشمندی نیز ارائه می‌دهد. از جمله، باید در کنار تفهم عقلانی از شیوه‌های همدلی، ساختن نمونه آرمانی و تحلیل نیز بهره برد. در شیوه همدلی باید پژوهشگر خود را با مطالعه و تأمل در همان فضای فکری و عاطفی فرد یا پدیده تاریخی قرار دهد و از زاویه دیدگاه آن فرد و نه خود، موضوع را بررسی کند، مثلاً پژوهشگری که مدتی در روستا زندگی کند، قطعاً در مباحث مربوط به روستائیشینی در گذشته و حال به فهم بهتری دست می‌یابد.

از دیگر ابزار درون فهمی، ساخت یک نمونه عالی از پدیده اجتماعی به عنوان ابزار سنجش و شناخت است (شرفی، ۱۳۸۸: ۱۰۷). برای مثال، اگر پژوهشگر بخواهد یک ساخت استبدادی را بشناسد، نخست باید مدلی بسازد که تمام خصوصیات یک نظام استبدادی را داشته باشد و بعد، حکومت مورد نظر را با آن مقایسه کند تا متوجه شود چه مشخصه‌هایی از استبداد را دارد. از دیدگاه وبر، ابزار دیگر شناخت تحلیل یا تبیین بر پایه علیت است که نشان می‌دهد او به نقاط ضعف مکاتبی چون تأویل‌گرایی و تکیه صرفی که به تفسیر داشتند، آگاهی داشته است. هرچند، وبر مفهوم تفهم را از دیتلای گرفت، اما برخلاف دیتلای «تفهم» و «تبیین» را نه دو روش مستقل بلکه مکمل یکدیگر می‌دانست. به عبارت دیگر، از نظر وی شناخت ما تا زمانی که به تبیین علی و به فهم معنای ذهنی یک کنش توفیق نیافته، همچنان ناقص است.

همچنین، از دیدگاه وبر، برای شناخت پدیده‌های انسانی ضمن بهره‌گیری از «تبیین بیرونی» و «تفسیر درونی» باید هم «علت‌کاوی» و هم «دلیل‌کاوی» کرد. تبیین بیرونی در علوم طبیعی در مقابل تفسیر درونی در علوم انسانی و علت‌گرایی و علت‌کاوی در علوم طبیعی در مقابل دلیل‌گرایی و معناکاوی در علوم انسانی قرار می‌گیرد. برای مثال، توقف راننده پشت چراغ قرمز با عوامل بیرونی چون چراغ قرمز، ترمز، پلیس و عوامل درونی اراده و فکر راننده قابل بررسی است.

بنابراین، اگر محقق بر اساس آنچه از ظاهر کتیبه بیستون بر می‌آید به تبیین بیرونی و علت‌کاوی

آن، دست‌زند به این نتیجه می‌رسد که داریوش پادشاه امپراتوری با این مشخصات و مسلماً فردی اهورامزدا پرست بوده است. در مقابل، اگر با رویکرد تفهیمی و معناکاوانه به سراغ آن برود، می‌کوشد تا انگیزه‌ها و مقاصد پشت این برداشت بیرونی را به دست آورد، ممکن است از جمله آنها، فهم این نکته باشد که داریوش در پس تکرار نام اهورامزدا به دنبال مشروعیت بخشیدن و تحکیم قدرت خود و توجیه سرکوب شورش‌های قلمروش نیز بوده است.

اگر پژوهشگر، با رویکرد علوم طبیعی و به شیوه تبیین بیرونی به سراغ قنات برود، نتیجه احتمالی، شناخت چگونگی حفر قنات و ساز و کار مربوط به آن و تأثیرات آن بر شکل‌گیری آبادی‌ها و شهرها خواهد بود، اما ابعاد دیگر قنات چون آداب و رسوم ازدواج با قنات یا صلح‌طلبی و قانون‌مندی جوامع در نتیجه ضرورت حفظ قنات و تأسیسات کشاورزی تنها به کمک تفهم و تفسیر، به دست می‌آید.

پژوهشگر اثبات‌گرا نذر شاه‌عباس و پیاده به مشهد رفتن آن شاه را عملی بیهوده تلقی کند، اما بر مبنای رویکرد مکاتب تفهیمی-تفسیری، تلاش می‌شود انگیزه‌های شاه‌عباس از این اقدام شناخته شود. نتیجه ممکن است این باشد که گذشته از اعتقاد قلبی، شاه مذکور با انجام این عمل، قصد داشته با تشویق مردم به زیارت مشهد، در کنار آبادانی و رونق آن ناحیه، نفوذ و محبوبیت صفویان در خراسان را نیز استحکام بخشد. همچنین می‌توان مواردی چون جلوگیری از خروج ثروت کشور به عثمانی و کاهش سفر مردم به مناطق تحت سلطه این امپراتوری که همواره به آزار و اذیت ایرانیان شیعی نیز می‌پرداخت را بخشی دیگر از انگیزه‌های شاه‌عباس قلمداد کرد (طرفداری، ۱۳۹۵: ۳۹).

روش‌شناسی‌های پست‌مدرن، از جمله نظریه گفتمان و هرمنوتیک فلسفی هرچند ابهاماتی در زمینه اعتبار سنجی یافته‌های آنان که مبتنی بر تفسیر است، وجود دارد، اما آشنایی با آنها می‌تواند باعث دگرگونی اساسی معرفت‌شناسانه در ایران‌شناسی شود؛ برای مثال، گاه با مباحثی چون اسطوره‌شناسی، فرهنگ عامه، قصه‌ها، ضرب‌المثل‌ها به عنوان مباحثی دست‌چندم برخورد می‌شود. اما با تحلیل گفتمان آنها مسائل مختلفی در زمینه اندیشه‌ها، مذهب، سیاست و غیره از ورای آنها به دست می‌آید که شناخت‌شان اهمیت زیادی برای فهم فرهنگ ایران دارد. همچنین، به رغم برخی تحقیقات ایران‌شناسی که پژوهشگر با شتاب چند تکه از منابع را کنار یکدیگر می‌گذارد و به تحلیل آنها می‌پردازد، روش‌های مذکور با طرح مواردی چون تحلیل محتوا و در پیوند با آن، لزوم فهم زبان اجتماعی متن، یافتن ارتباط متن با نهادهای اجتماعی و سیاسی، پیام‌های مستتر در آن و مواردی از این دست زمینه تمرکز و فهم دقیق‌تر پژوهشگر از متن و در نتیجه، دستیابی به معرفت واقع‌گرایانه‌تر را فراهم می‌آورند.

سرانجام دیدگاه‌های کسانی چون فایرابند^۱ که معتقد بودند نباید هیچ جمله غیر قابل بازنگری را در معرفت خودمان اعم از مشاهده‌ای و غیرمشاهده‌ای را به صورت ابطال‌ناپذیر، تغییرناپذیر، تصحیح‌ناپذیر و پیشینی پذیرفت (بخشی‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۳) نیز اهمیت دارد. فایرابند در اواخر حیات علمی خود ضمن در پیش گرفتن ضابطه‌گریزی در کتابش با عنوان بر ضد روش علیه انحصارطلبی نحله‌های روش‌شناسی برمی‌خیزد و با نظریه روش‌شناسی کثرت‌گرای خود در معرض اتهام افتادن در ورطه نسبت‌گرایی قرار می‌گیرد. با این همه، با طرح مخالفت با انحصار نظریات علمی و استبداد طرفداران آنها و لزوم طرح نظریات جدید در مقابل آنها نکات ارزنده‌ای را به ایران‌شناس می‌آموزاند (بخشی‌زاده، ۱۳۹۰: ۴۸). توضیح بیشتر آنکه کم نیستند نظریاتی که سال‌هاست مستبدانه در عرصه علمی حکمرانی می‌کنند و نیاز است که ایران‌شناس با نقد آنها، نظریات دقیق‌تری را جایگزین آنها کند.

نتیجه‌گیری

ایران‌شناسی که تا این اواخر در محافل علمی خارجی عمدتاً با عنوان کلی مطالعات ایرانی شناخته می‌شد اغلب نوعی دگرشناسی است که با انگیزه‌های مختلف معرفت‌شناسانه، اهداف اقتصادی، ابزار سلطه و غیره صورت گرفته است. در مقابل، ایران‌شناسی در داخل کشور می‌تواند نوعی خودشناسی به حساب آید که در کنار نقد و بررسی دیدگاه‌ها و آثار ایران‌شناسان خارجی، می‌کوشد از طریق آشنایی با مفاهیم و دیدگاه‌های رشته‌های مرتبط نظیر تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و ادبیات عامه، از آنها به عنوان ابزاری برای فهم جامع‌تر موضوعات پیچیده یا چند بعدی در زمینه فرهنگ و تمدن ایران استفاده کند. در نهایت، رشته ایران‌شناسی می‌تواند با نگاه چندوجهی و نزدیک کردن دیدگاه‌های مجزا و تفکیک‌شده در قالب رشته‌های تخصصی، معرفت‌پژوهشگر ایران‌شناس را بهبود بخشد. در زمینه اهمیت روش‌شناسی در این رشته باید گفت گذشته از ضرورت‌های کلی آشنایی با روش‌های مناسب در راستای فهم و شناخت صحیح‌تر و نیز فهم نقاط ضعف‌های مطالعات علمی و لزوم تصحیح آنها دو ضرورت اساسی دیگر نیز وجود دارد: یکی آنکه به رغم کوشش‌های علمی انجام شده، هنوز نیز دیدگاه‌ها و نظریات خارجی فارغ از انگیزه‌ها و صحت و سقم آنها در قالب کتاب‌ها، مقالات و غیره تا حدی بنیاد فهم پژوهشگر را از ایران تشکیل می‌دهد.

بنابراین، نقد و فهم اشکالات و نظریات آنها تا حد زیادی متکی به شناخت بینش و روش‌های علمی آنها است. دیگر آنکه ماهیت بین‌رشته‌ای آن و ضرورت آگاهی از روش‌شناسی رشته‌های تخصصی به گونه‌ای ولو مقدماتی و کاربست صحیح آنها پژوهشگر را در شناخت علمی و دقیق‌تر فرهنگ و تمدن ایران‌زمین یاری می‌رساند.

کتابنامه

- اکاشا، سمیر. (۱۳۷۸). فلسفه علم. ترجمه هومن پناهنده. تهران: فرهنگ معاصر.
- بخشی‌زاده، امیرمهدی. (۱۳۹۰). فایر‌بند و معقولیت معرفت علمی. قم: کتاب فردا.
- پاکتچی، احمد. (۱۳۹۲). روش‌شناسی تاریخ. تنظیم و ویرایش صالح زارعی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- خرماهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۸). پوزیتیویسم منطقی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۹۲). فلسفه علوم انسانی. قم: تعلیم و تربیت اسلامی.
- دادگر، یدالله. (۱۳۹۳). روش‌شناسی و فلسفه اقتصاد. تهران: نشر آماره.
- زرشناس، زهره. (۱۳۹۱). درآمدی بر ایران‌شناسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- روح‌الامینی، محمود. (۱۳۷۶). آیین‌ها و جشن‌ها در ایران. تهران: نشر آگه.
- ساجدی، طهمورث. (۱۳۸۴). مجموعه مقالات ایران‌شناسی و خاورشناسی. تهران: امیرکبیر.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۸۰). روش‌های تحقیق در علوم. ج ۱. تهران: انتشارات سمت.
- شاکرین، حمیدرضا. (۱۳۹۶). روش‌شناسی عقاید دینی. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شاله، فلیسین. (۱۳۵۵). شناخت روش علوم با فلسفه علمی. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شرفی، محبوبه. (۱۳۸۸). «نگرشی بر روش‌شناسی ماکس وبر و کاربرد آن در مطالعات و تحقیقات تاریخی». فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری. دوره ۱۹. ش ۳. صص ۹۳-۱۱۶.
- طرفداری، منصور. (۱۳۹۵). روش تحقیق در ایران‌شناسی. یزد: انتشارات اندیشمندان.
- علوی‌پور، محسن و همکاران. (۱۳۸۷ الف). مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای، مجموعه مقالات. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.



- علوی پور، محسن و همکاران. (۱۳۸۷ ب). چالش‌ها و چشم‌اندازهای مطالعات میان‌رشته‌ای: مجموعه مقالات. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- علوی لنگرودی، کاظم. (۱۳۹۰). تربیت عقلانی در نهج‌البلاغه. یزد: دانشگاه یزد.
- فاضلی، محمد. (۱۳۸۳). «گفت‌وگو و تحلیل گفتمان انتقادی». پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی. سال ۴. ش ۱۴. صص ۸۲-۱۰۶.
- فولکیه، پل. (۱۳۷۰). مابعدالطبیعه. ترجمه یحیی مهدوی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- قبادیان، عطاءالله. (۱۳۶۹). سیمای طبیعی فلات ایران. کرمان: دانشگاه باهنر.
- فرامرز قراملکی، احد. (۱۳۸۷). روش‌شناسی مطالعات دینی. مشهد: انتشارات دانشگاه علوم رضوی.
- نجفی، موسی. (۱۳۸۶). ساحت معنوی هویت ملی ایرانیان. قم: نشر معارف.
- میرزایی، حسین. (۱۳۹۳). درآمدی بر روش‌شناسی مطالعات فرهنگی. تهران: پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی.
- نبوی، لطف‌الله. (۱۳۸۴). مبانی منطق و روش‌شناسی. تهران: دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس.
- نوالی، محمود. (۱۳۸۰). فلسفه و متدولوژی. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.